

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در آستانه ماه اندوه‌بار محرم الحرام هستیم. زیارت کنیم مولایمان سیدالشهداء ارواحنا
فداه و اولاد و اصحاب گرامیش را.

«الْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی خَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِکُمْ اَلْسَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی
عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ يَا لَیْتَنَا کُنَا مَعَهُمْ فَفُوزَ فُوزَا
عَظِیمَا».

«اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَّمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ نَائِعٍ لَهُ عَلٰی ذٰلِکَ، اَللّٰهُمَّ اَلْعِنِ
اَلْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتْ الْحُسَیْنِ، وَشَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلٰی قَتْلِهِ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنُوهُمْ جَمِیْعًا».

بحث در وجوه تقارب استدلال به استصحاب بود برای یا تمسک به استصحاب بود برای
اثبات وجوب اجزاء و شرائط غیرمتعذر در جایی که ابتداءً همه‌ی این‌ها مقدور بوده،
متعذر نبوده و بعد بعض اجزاء یا شرائط متعذر شده.

تقریب سوم که هم شیخ اعظم بیان فرمودند و اشکال نکردند، هم آقای آخوند در کفایه
بیان فرمودند و هم در نهایت محقق خوئی با یک تعدیلی و اصلاحی آن را قبول فرمودند
این هست که بگوییم مستصحب ما همان وجوب استقلالی نفسی است که قبل از طرؤ
تعذر وجود داشته و بعد می‌گوییم... همین اشاره می‌کنیم به همین ابعاض و شرائط
غیرمتعذره؛ می‌گوییم این‌ها قبل از طرؤ این حالت وجوب نفسی داشت. وجوب نفسی
استقلالی داشت حالا هم دارد. براساس این‌که عرف این تعذر بعض اجزاء یا شرائط را
مضر به بقاء موضوع نمی‌بیند. می‌گویند این همان موضوع است. و لذا اگر حکمش باقی
باشد می‌گوید همان حکم هست. اگر نباشد می‌گوید همان حکم برداشته شد. این را
موضوع آخر، چیزی آخری نمی‌بیند و أخذ موضوع هم در باب استصحاب به نظر عرف
است. که عرف اگر موضوع را باقی می‌داند این‌جا جای استصحاب است؛ «لا تنقض
الیقین بالشک» می‌گیرد. چون الان با بقاء موضوع در نظر عرف بخواهیم بگوییم حکم
قبلی نیست خب نقد کردیم. این خلاصه استدلال است.

در این‌جا یک اشکالی است که محقق خوئی طرح می‌کنند و از آن جواب می‌دهند و با آن
جواب یک اصلاحی در این تقریر و این تقریب ایجاد می‌کند. اشکال این است که این
مطلب درست است اما در جایی که موضوع عرفی باشد. در موضوعات عرفیه که عرف
شناخت دارد از او؛ اجزاء مقومه از غیرمقومه را شناخت دارد. آن‌جاها می‌شود این حرف

را زد که اگر آن که تعذر پیدا می‌کند اجزاء رئیسه باشد، مقوم باشد، می‌گوید خب موضوع عوض شده؛ دیگر باقی نیست. اگر نه، می‌گوید آره، هست. حالا مثلاً رجوع به اهل خبره، علمش، خبروتش در یک فنی از فنون، این اگر گفتند که به این مراجعه کن برای فرض کنید درمان، خب این علمش مقوم می‌داند عرف در این‌جا؛ اگر آلازم گرفته و علم خودش را از دست داد دیگر نمی‌گویند؛ موضوع باقی است. اما مثلاً اگر آن استحضار قوی‌ای که هیچ احتیاجی به مراجعه به کتاب نداشت؛ این یک کمی کم‌رنگ شد، هر وقت می‌خواهد چی کند یک مراجعه به کتاب هم می‌کند، یک نگاهی هم به کتاب می‌کند. ما خودمان بعضی وقت‌ها در سالف زمان به بعضی از پزشک‌ها مراجعه می‌کردیم بعد از این که معاینه می‌کرد می‌نشست یک مقداری هم کتاب‌هایی را نگاه می‌کرد، تورق می‌کرد. بعضی‌های‌شان هم خیلی با انصاف هستند. یک وقتی یکی از بستگان تهران رفتیم پیرمردی بود، ایشان معاینه کرد، معاینه کرد، بعد گفت که من نفهمیدم این چیه؟ چیزش را برگرداند. ویزی که گرفته بود برگرداند گفت من نفهمیدم.

خب اما در امور شرعیه و مخترعات شرعیه و تعبدیات شرعیه؛ این که برای عرف روشن نیست فلذا محتمل است تمام اجزاء، تمام ابعاد، تمام اجزاء و شرائط مقوم باشد چون واقعیت او، حقیقت او، نحوه دخالت آن‌ها در آن مصلحت، ملاک، برایش روشن نیست. او چه می‌داند که سوره مثلاً در نماز چه مقدار دخالت دارد. شاید اگر سوره متعذر شد اصلاً کل مقوم باشد. فلذا در آن‌جاها در امور شرعیه ما نمی‌توانیم به واسطه تعذر بعض بگویم عرف بحکم به این که موضوع باقی است و تسامح می‌کند. نه، آن‌جا که اصلاً می‌گوید من خبر ندارم، من چه می‌دانم؟ فلذا تمسک به دلیل استصحاب تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌اش می‌شود. چون امور این‌چنینی و محتمل است تمام این‌ها مقوم باشد. یعنی مثل همان علم در مورد.... فرع خبره باشد.

محقق خوئی قدس سره از این پاسخ می‌دهند. می‌فرمایند که اگر از شرع نسبت به جزئی یا شرطی واصل شد که این مقوم است خیلی خب، عرف اگر این نبود عرف می‌گوید این موضوع باقی نیست. اما اجزاء و شرائطی که شارع راجع به آن‌ها مطلبی نفرموده که این مقوم است یا نه؟ آن‌ها را معلوم می‌شود ایکال به عرف کرده، وقتی خودش نفرموده معلوم می‌شود این را ایکال به عرف کرده، وقتی ایکال به عرف شد عرف این‌جوری نظر می‌دهد که اگر یک درصد بالایی از این اجزاء و شرائط متعذر شد می‌گوید موضوع باقی نیست. اما اگر درصد کمی بود؛ نه، می‌گوید موضوع باقی است. با مثلاً سه چهار، مثلاً یکی، دوتا، سه تا غیر از آن‌هایی که شارع گفته این‌ها مقوم هستند، بقیه‌ای که ایکال به عرف شده؛ این‌ها نه، می‌گوید موضوع باقی است. فلذا با این اصلاح، به تقریر به این که در غیر آن‌ها؛ ما این‌جوری می‌گوییم؛ می‌گوییم استصحاب می‌کنیم بقاء نفس آن وجوب را بر همین اجزاء و شرائط غیر متعذره در صورتی که تعذر این اجزاء و شرائط درصد بالایی نباشد. پس یک تفصیلی در مسئله داده می‌شود که یک وقت اجزاء متعذره درصدش بالا است، این‌جا استصحاب جاری نمی‌شود چون موضوع دوتا دیده می‌شود در نظر او، اگر درصدش بالا نبود بله.

«و لكن التحقيق أنه اذا ثبت من الشرع كون جزء أو شرط مقوماً للمركب» مثلاً مثل ركوع، «فلا اشكال في عدم جريان الاستصحاب عند تعذره و اما اذا لم يصدر من الشارع بيان في ذلك فالظاهر ايكال الامر الى العرف».

س: ایشان فرموده لم يصدر، شما در بیان‌تان فرمودید که لم يصل

ج: بله؟

س: ایشان فرمودند لم یصدر، شما در بیان‌تان فرمودید ...

ج: همین‌که عدم وصول

س: آخه عدم وصول دیگر نیازی به یک اصل عملی هم آن‌وقت نمی‌ماند. یعنی عدم وصول
ایکال واقعی را شما...

ج: همین‌که، بله، بله، بله، چون ما بیش از این که نمی‌دانیم که، کجا می‌توانیم احرار کنیم
واقعاً و این ایکال به عرف همین است که واصل نکرده اگر نه باید یک کاری می‌کرد که
ایصال می‌شد.

س: یعنی این‌جا می‌خواهم ببینم چه جوری ثابت می‌کنید این از عدم وصول یک اصل
عملی باید واسطه بشود این‌جا که ایکال کرده است؟

ج: همین‌که چون او اگر نمی‌خواست باید می‌کوشید ایصال کند. باید می‌کوشید ایصال کند
س: ...

ج: مثل مواردی که گفتند احتیاط جعل می‌کند این‌قدر اهتمام دارد که یا خودش را
می‌رساند یا احتیاط را می‌رساند.

س: خب اگر احتیاطش هم نرسیده باشد چی؟

ج: خب هیچی؛ پس این‌جا اهتمام ندارد.

س: نه، اگر اهتمام داشته باشد ولی احتیاطش هم واصل نشده

ج: چیه؟

س: اهتمام داشته ولی احتیاطش هم واصل نشده..

ج: نه، اگر اهتمام آن‌چنانی داشته باشد.

س: معجزه که قرار نیست بکند که...

ج: نه، چرا، معجزه نه، این‌قدر مکرر می‌کند که برسد.

س: مگر حاج آقا ما عدم صدور و ایکال واقعی را می‌خواهیم؟ ما می‌خواهیم عدم وصول
مقوّمیّت جزء به واسطه عدم وصول مقوّمیّت جزء یقین به مقوّمیّت از بین می‌رود. هر جا
که یقین به مقوّمیّت از بین رفت عرف می‌آید می‌گوید آقا، من اگر وحدت بین این دوتا به
واسطه این‌که اکثر و جُلّ اجزاء دوتا با همدیگر مشترک هستند.....

ج: این‌ها را که گفتیم دیگه.

س: من این را وحدت می‌بینم، وقت وحدتم تمام شده، یعنی عدم وصول اتفاقاً دقیق‌تر از
عدم صدور است.

س: نه دیگه الان این جور که بهتر است. این جور معلوم است

س: چون این جوری می‌خواهد بگوید چی؟ می‌خواهد بگوید که چه چیزی مانع از وحدت می‌شود وقتی که جُلّ متعذره با مقدوره یکی است؟ چه چیزی مانع می‌شود از این وحدت؟

ج: حالا عبارت ایشان البته برای ما...

س: آن که قدر متیقن است

س: لم یصدر

س: اما اعم از این است

ج: حالا عبارت ایشان اذا لم یصدر....

س: نه، آخه شما گفتی بهتر است

س: لم یصل دقیق‌تر است. عرض من همین است. چون لم یصل وصول است که همیشه مانع می‌شود از این که وقتی مشروط است

ج: به نظر من هم همین است که حالا یعنی

س: وصول دقیق‌تر از آن یکی است

س: ...

ج: ببینید؛ همین که ... و الا همه جاها تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود و چون ایکال به عرف یک امر شرعی که نیست که ما بگوییم با استصحاب مثبت می‌شود که حالا چون لم یصل پس... یعنی استصحاب بکنیم عدم صدورش از شارع؛ پس ایکال شده است. این که نمی‌شود و این از بین می‌رود. همین که به ما نرسد؛ در مجموعه شریعه ببینیم در طول این دویست سال این‌ها نرسیده معلوم می‌شود به عرف

س: مانعی از وحدت ...

ج: حالا وحدت یک چیز دیگری است. حالا «فالظاهر ایکال الامر الی العرف فان کانت نصفه المتعذر الی البقیه غیر معتد بها فی نظرهم» درصد کمی است «کنسبة الواحد الی العشرین» مثلاً؛ بیست جزء دارد یک جزء آن متعذر شده، نوزده جزء آن متعذر نیست. «فیجری الاستصحاب و اما ان کانت النسبة معتداً بها بنظرهم کنسبه النصف او الثلث الی المجموع مثلاً؟ فلا یجری الاستصحاب».

س: پس می‌گویید لم یصدر را دقیق نفرمودند هان؟

ج: به نظر می‌آید این جوری است. حالا شاید هم حالا مقصودشان همان بوده، آره کلمه لم یصدر، البته حق با شما است اگر بخواهیم عین عبارت را معنا کنیم. ایشان گفتند لم یصدر، مثل «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی» که آن‌جا می‌گویند ما ضمیمه باید بکنیم یک چیزی را، لم یرد، چه می‌دانیم ورد ان لم یرد؟ تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه

است. باید استصحاب عدم ورود بکنیم. بعد بگویم که کل شیء مطلق شاملش می‌شود. مثلاً این‌جا هم، این‌جا البته اگر این‌جوری بخواهیم بگویم آن وقت یک اشکال جدیدی به فرمایش ایشان وارد می‌شود که این مثبت می‌شود. شما اگر این را بخواهید بفرمایید.

س: به همین قرینه است پس قطعاً ایشان...

ج: ولی اگر بگویم عدم وصول؛ کفایت، همین‌که نرسی مثل اطلاق مقامی می‌شود. ما در اطلاق مقامی عدم ورود نمی‌خواهیم. از این‌که نرسیده چنین چیزی به ما؛ معلوم می‌شود ایکال کرده،

س: اصل عملی هم نیستند؛ استفهامی را دارم عرض می‌کنم. یعنی ولو عدم وصول است، شبیه باب برائت است ولی این‌جا دیگر اصل عملی نیست

ج: نیست، نه، نه، نه

س: دلیل اجتهادی است

ج: بله، بله، مثل لو کان لبان است.

س: آن‌جا که قطعی هم هست.

ج: حالا لو کان لبان گاهی قطع می‌آورد گاهی اطمینان می‌آورد دیگر. این فرمایش محقق خوئی، پس با این تفصیل کأنه ایشان دادند. حرف درست است پس با استصحاب می‌شود منتها در جایی که آن متعذر نسبتش به کل عمل نسبت ضئیلی باشد. اما اگر نسبت ضئیل نبود معتدبه بود آن‌جا عرف نه، نمی‌گوید باقی است موضوع، فلذا استصحاب دیگه غلط است چون ... حکم من موضوع الی موضوع آخر می‌شود. ولی آن در آن صورت نه، آن حکم را نیاوری نقض کردی چون این موضوع در نظرش همان است. این ...

خب البته ایشان می‌فرمایند که یک اشکالی البته دارند ایشان که لولا این اشکال پذیرفتند و تفصیل... و آن این است که اصلاً این این‌جور جریان استصحاب توقف دارد بر این‌که ما استصحاب در شبهات حکمیه را بپذیریم و الا اگر گفتیم نه، چون حالا اشاره هم می‌کنند این‌جا؛ به این‌که استصحاب بقاء مجعول معارض است با استصحاب عدم جعل، یعنی شما می‌خواهید استصحاب کنید بقاء آن وجوب را برای این اجزاء غیرمتعذر، خب از آن طرف می‌گوییم که یک زمانی بود که شارع نه برای این اجزاء نه برای جزئی که الان متعذر شده جزئی حکمی نداشت. یک زمانی بود که هنوز جعل نکرده بود، تشریع نکرده بود، نه برای این‌هایی که متعذر نیستند نه برای آن‌که الان متعذر شده، برای هیچ کدام. الان نمی‌دانیم برای این اجزائی که غیرمتعذر است حکم جعل شده یا نه؟ استصحاب عدم جعل می‌کنیم. این استصحاب عدم جعل با استصحاب عدم مجعول تعارض می‌کند. و این اشکال اصلی ایشان است در شبهات حکمیه که در حقیقت همان حرف فاضل نراقی قدس سره است.

س: عدم جعل با بقاء مجعول.

ج: بله دیگه، با استصحاب مجعول، استصحاب عدم جعل با استصحاب مجعول معارضه می‌کند. این حرف فاضل نراقی است که ایشان پسندیدند و شیده.

س: آن‌جا فرمودید که این مبنی بر این است که یک زمانی سابق را بتواند ...

ج: بله دیگه، این جا هم خودشان آخر کار به این تصدیق می کنند. خب این مطلب....

س: نه، یک عرض دیگری داشتم. یعنی سابق می فرمودید ممکن است این را این طور اشکال بکنیم که اصلاً زمان سابقی برای این...

ج: بله، آن بله، آن اشکال آقای حائری قدس سره که ما اصلاً نمی دانیم. شاید از ازل جعل شده باشد. ما نمی توانیم بگوییم یک زمانی جعل نبوده، یعنی این ها حدوث ذاتی دارند نه حدوث زمانی. آقای حائری رضوان الله علیه هم واقعاً آدم دقیق الفکری بوده. خب این فرمایش.

حول این فرمایش بعض اشکالات هست که حالا استیعاب همه ی اشکالات لازم نیست. بعضی از آن ها را عرض می کنیم.

یک اشکال این است که خب ایشان در مقام اصلاح آمدند ملاک و معیار را نسبت قرار دادند که این چند درصد آن است؟ این متعذر، اگر مثلاً یک بیستم باشد عیب ندارد.

س: وحدت دارد.

ج: وحدت دارد در نظر عرف، اما اگر نه، یک سوم آن، یک چهارم آن، یک پنجم آن باشد این نیست. عرض می کنم به این که در نظر عرف هم این جور نیست که فقط ملاک عدد باشد، نسبت حجمی باشد، عددی کمّی باشد. گاهی ممکن است یک بیستم هم باشد اما آن یک بیستم چیه؟ وقتی آن نباشد اصلاً مگر که؛ مثلاً نیت، این اصلاً تمشّی نیت نمی خواهد. نیت به نظر عرف در یک عبادت چیه؟ عرف در یک عبادت نیت را چون برای تقرب است، برای عبادت است، آن را رکن می بیند. بنابراین....

س: حالا توی اجزاء شاید، این نیت که اصلاً نسبت به

ج: نه دیگه، ایشان دارند می فرمایند که متعذر، نسبت متعذر با....

س: نیت که نسبتش عددی نیست چون که همراه همه ی ...

ج: باشد، یکی از اجزاء است دیگه، یکی از شرائط است، یا از شرائط است، ایشان اعم از شرائط اجزاء می فرمایند. یا بعض امور دیگر هم ممکن است همین جور باشد در نظر عرف، مثلاً بعضی از قواطعی که هیأت را اصلاً به هم می زنند. خب این هیأت خودش یکی از شرائط است یا یکی از اجزاء حالا بحسب این که چه بگوییم. اما ممکن است بگوییم این یک حالتی دارد اصلاً نمی تواند آن هیأت صلاتی را به خودش بگیرد. یک دل دردی دارد، پیچ و خمی می خورد، چی می خورد این ها؛ حالا ولو این که رکوع هم برود، سجده هم بکند، چی هم بکند. بنابراین نمی شود گفت ملاک فقط حیث کمّی است.

س: توی اجزاء هم می شود گفت؟

ج: نه، آن جا هم همین جور است. حیث کمّی فقط نیست. حالا مثلاً به خصوص، مثلاً همین رکعتی که شارع فرموده، حالا اگر شارع فرموده بود، اصلاً شاید بتوانیم بگوییم که قوام نماز به رکوعش هست یا به رکوع و سجده اش هست ولو این که رکوع و سجده بشود مثلاً در یک رکعت می شود مثلاً دو چندم.... حالا اجزاء را محاسبه کنیم مثلاً چقدرش می شود. این یک مطلب.

مطلب دومی که غیر واحدی از بزرگان دارند با یک مقدار کم و زیاد؛ این است که فرمودند آن جایی که عرف تسامح می‌کند، موضوعات احکام است نه متعلقات احکام، آن جایی که ما... یا این جور گفتند؛ یعنی آن جا را تسامح می‌کند، این جا تسامح نمی‌کند. یا بعضی از آن‌ها فرمودند که در موضوعات برای ما محرز است تسامح می‌کند اما در متعلقات احکام محرز نیست.

س: لذا وحدت احراز نمی‌شود.

ج: لذا، بله فلذا وقتی محرز نیست خب قهراً وحدت، احراز نمی‌کنیم وحدت... در نظر عرف موضوع یکی است. مثل صاحب منتقی فرموده نمی‌کنند یا بزرگان دیگری، مرحوم شیخنا الاستاد در دروس؛ ایشان می‌فرمایند که در غیر موضوعات در متعلقات احکام محرز نیست. یعنی نمی‌دانم کأثه.

حالا توضیح مطلب؛ توضیح مطلب این است که موضوع حکم مثل این که گفته «اذا تغير الماء به ملاقات النجس يتنجس»، تغير باحد اوصاف ثلاثه‌اش، این جا عرف موضوع را آب می‌بیند. این امر تکوینی، این آب، و این تغیر را از واسطه در ثبوت می‌بیند که حکم می‌آید روی آب، فلذا اگر این تغیر زال من قبل نفسه، نمی‌گوید موضوع عوض شد. موضوع آب بوده، آب آب بوده، و الا اگر بخواهی دقت کنی آب متغیر نجس بوده، الان که زال من قبل نفسه، آن نیست که بخواهید استصحاب بکنی؛ این جاها قبول است. اما جایی که حکم را شارع می‌آورد روی یک عنوانی و آن را متعلق حکم قرار می‌دهد، این جا عرف تسامح نمی‌کند. مثلاً اگر شارع این جوری گفت. گفت آن‌هایی که قوت دارند، بالغ هستند، من نماز را برای آن‌ها ده جزء قرار دادم، برای بچه‌ها پنج جزء قرار دادم. عرف نمی‌آید بگوید این همان است. یا بگوید هشت جزء قرار دادم، می‌گوید شارع برای قدرتمند حکم را آن فعل قرار داده، برای کسی که قدرت ندارد و بچه هست و این‌ها؛ حکم را این فعل قرار داده، این فعل غیر آن فعل است. این‌ها را دوتا چیز می‌بیند. حتی در عرف هم همین جور است که مولای عرفی هم می‌گویند این‌ها را نمی‌گویند که، این همان است

س: یعنی... نمی‌گوید همان نماز است قنوتش را لازم نیست بخوانید؟

ج: نه، بله، شبیه آن است. شبیه آن است اما این نمی‌گوید این همان است. موضوع باقی است. فلذا می‌گوید حکم متعذر، حکم مضطر غیر از حکم مختار است. با این که هر دوی آن وجوب است ولی می‌گوید این غیر آن است. خدا از این همان را نمی‌خواهد که از او خواسته، یک چیز دیگر از او می‌خواهد. از این یک چیز دیگر می‌خواهد. فلذا است که این جاهاهی که موضوع نیست بلکه متعلق احکام هست ما در این جا حداقلش این است که احراز نکردیم. یا منتقی می‌فرماید می‌دانیم نیست، علتش چیه؟ یک اضافه‌ای ایشان دارند و آن این است که در امور تکوینی؛ موضوعات که امور تکوینی است به تناسب موضوع عرف تشخیص می‌دهد. در امور تشریعی به دست مشرع است ولو آن مشرع هم عرف باشد، یک مولای عرفی باشد

س: اراده مولا به چی تعلق گرفت؟

ج: که آن چی را ذامصلحت می‌دیده؟ این چه متعلق را ذامصلحت می‌دیده؟ اگر این حکمی که برده روی این عنوان به یک موضوعی متوجه کرده؛ آن موضوع چون تکوینی است و مجعول خودش نیست، مخترع خودش نیست؛ خب می‌گوید باقی هست یا باقی

نیست، آب است خب آب معلوم است. اما اگر یک موضوعی را اختراع کرده، یک مرکبی را اعتبار کرده و حکم آورده روی آن، اگر این مرکب را ده جزء برایش قرار داده، اگر یک جزء آن هم کم بشود همان یک بیستمی که آقای خوئی می‌فرمایند. یک جزء آن هم کم بشود و حتی آن یک جزء هم از آن خیلی مهم‌ها نباشد می‌گوید نه، این دیگر آن نیست؛ من نمی‌توانم حکم هست.

س: جواب ایکال توی آن نیست حاج آقا

ج: بله؟

س: جواب ایکال.

ج: نه، نه، نه، جواب ایکال نه، می‌گویند حالا...

س: این کأئه نیست جواب ایکال توی آن

ج: یعنی درحقیقت؛ نه درحقیقت می‌خواند بگویند که این موارد ولو فرض کن ایکال کرده ولی عرف نه، می‌گوید اختلاف دارد.

س: ما باید ببینیم دلیل وحدت چیه؟ اگر دلیل وحدت....

ج: دلیل وحدت همین است. می‌گوید که، می‌فرماید معلوم می‌شود عرف این‌کار را کرده، عرف در موضوعات می‌گوید. در موضوعات و این کم و زیادی‌های چیز در موضوعات را می‌گوید مضر نیست به بقاء موضوع و این موضوع همان موضوع است. اما در متعلقات احکام نه، می‌گوید این مختلف است. به شارع هم، به عرف که ایکال کرده باشد عرف می‌گوید مختلف است. یحکم بالاختلاف یا به تعبیر استاد ما نمی‌دانیم که عرف چه می‌گوید. حالا عبارت را ایشان هم عرض کنیم. می‌فرمایند که اقول؛ بعد از این‌که آن مطلب را، آن تقریر را بیان می‌فرمایند «اقول؛ یمكن أن يقال مع الغمض عن كون الاستصحاب في الشبهة الحكمية» مع الغمض از این اشکال که این استصحاب در شبهه حکمیه است و مثلاً قبول نداریم «ان تسامح العرف محرز في نهاية الموضوع لا في نهاية متعلق التكليف مثلاً إذا حكم الشارع على الماء الكر المتغير بالنجاسة» با این‌که گفته «الماء المتغير» اما «فالعرف يرى ان الموضوع للنجاسة نفس الماء و أنَّ تغيره سبب للحكم عليه بالنجاسة» موضوع نیست خودش عامل حکم نیست، واسطه در.... «و بعد زوال التغير من قبل نفسه يشك في بقاء تلك النجاسة الثابتة من قبل اما بخلاف المتعلق فهو يرى متعلق الطلب السابق من المأمورية الاختياري و المطلوب عند الاضطرار، المأمورية الاضطراري» که آن مأموریه اختیاری من بود این مأموریه اضطراری است اگر باشد. یک چیز دیگر نمی‌گوید همان است به گردن من ...

س: یعنی کار به حکم نداشته باشی این مشکلات را عرف نمی‌فهمد؟

ج: مشکلات؟

س: بین نماز مثلاً سی جزء ...

ج: مشکلات، ولی موضوع می‌گوید دوتا است.

س: نه ما فعلاً کار به حکم نباید داشته باشیم توی باب استصحاب. باید بینیم وحدت ظاهری وجود دارد یا ندارد؟

ج: نه می‌گوید ندارد دیگر.

«و ان متعلق تکلیف المتمکن» یعنی یری عرف «أن متعلق تکلیف المتمکن غیر متعلق تکلیف العاجز» می‌گوید آن نماز ده جزئی گردنش هست، این نماز هشت جزئی به گردنش هست، این یک نماز دیگری است. این فرمایش ایشان و فرمایش منتقی هم تقریباً همین است منتها با همان نکته‌ای که وجود داشت.

بعد ایشان یک مطلبی دارند، می‌گویند این مطلبی که ما گفتیم مبنی بر این است که این عناوین که متعلق احکام شده این‌ها درحقیقت نام همین مرکب باشد و مأموریه ما همین مرکب باشد؛ اما اگر گفتیم مأموریه درحقیقت و این اسامی مال یک عنوان بسیط مسبب از این مرکب است، مثل طهارتی که از وضو مثلاً حاصل می‌شود، از غسل حاصل می‌شود. بگویم طهارت یک امر بسیط معنوی است، یک نورانیتی است که با این غسلات و مسحات ایجاد می‌شود. بعد آن نورانیت یک امر واحدی است باختلاف موارد سبب‌ها فرق می‌کنند...

س: پس نورانیت شرط است؟

ج: نورانیت یک چیز هست که مأموریه هست.

منتها برای آدمی که عاجز نیست و برایش متعذر نیست سبب آن هست، آن آدم دیگر سبب این است، آدمی که برایش آب ضرر دارد سبب همان نورانیت تیمم است، آدمی که آب برایش ضرر ندارد و کذا هست خود با آب وضو گرفتن است، برای او جیره است، آن کسی که جیره می‌گیرد، آن کسی که تیمم می‌گیرد، آن کسی که وضوی عادی می‌گیرد، آن کسی که غسل عادی می‌کند همه‌ی این‌ها یک چیز برای‌شان حاصل می‌شود و آن یک امر بسیط است، آن دیگر مرکب نیست. آن کم و زیاد نمی‌شود، سبب آن کم و زیاد می‌شود به اختلاف موارد. حالا این‌جا اگر این را گفتیم خب ما می‌گوییم چی؟ می‌گوییم این‌که عوض نمی‌شود، می‌گوییم این مسبب وجود داشت الان هم وجود دارد. اصلاً طوری نشده که، می‌گوییم مثلاً نماز فرض کنید چه مسبب از نماز، این تکبیر و قرائت و تسبیح و رکوع و سجود و این‌ها، این مأموریه نیست، صلاة مأمور، صلاة اسم چی هست؟ ان عروج و روحی است که پیدا می‌شود مثلاً؛ این‌ها اسباب تحقق آن هست. حالا می‌گوییم قبل از این‌که من بتوانم فلان جزء را بیاورم یا آن تعذر، آن زمانی که این‌ها متعذر نبود بر من واجب بود آن عروج را ایجاد کنم، الان بر من واجب است یا نه؟ استصحاب بقاء وجوب می‌کنم. دیگر موضوع هم عیناً باقی است، یعنی هیچ دستکاری‌ای توی آن نشده، موضوع همان موضوع است.

س: آن وقت مثبتیت آن هم با راه حل شما حل می‌شود؟

ج: بله؟ مثبتیت ندارد ..

س: نه دیگر خب با چی حاصل بکنیم ...

ج: خب حالا، حالا نه

س: ...

ج: پس اشکال در این که موضوع و فلان این‌ها دیگر ندارد، حالا ببینیم بعد ایشان می‌فرمایند پس آن حرف‌ها می‌رود کنار منتها یک حرف جدید این‌جا پیش می‌آید اگر ما این را گفتیم، بگوییم که چی؟ فرموده است که «هذا بناءً على أن الصلاة أو نحوها عنوان للمركب أو المشروط ظاهراً» این اشکال‌هایی که کردیم اگر بگوییم عنوان برای خود مرکب است و خود مرکب در حقیقت موضوع این حکم شده، این حرف‌هایی که گفتیم و این‌ها هست. «و اما بناءً على أنّها بسائط ينطبق عليها بلحاظ الاثر و تختلف مصاديق ذلك العنوان بحسب الحالات. فإنه و إن يمكن الاستصحاب في وجوبها» این‌ها استصحاب می‌توانیم مشکلی ندارد همان عنوان بسیطی که قبلاً واجب بوده می‌گوییم حالا هم واجب است، تغییری در آن ایجاد نشده، موضوع عوض نشده، موضوع همان است. حالا ...

س: ...

ج: بله؟

س: مسبب را می‌گوید ..

ج: مسبب، مسبب...

س: نه ایشان دارد سبب را می‌گوید ...

ج: نه نه نه

س: آقا یک‌بار دیگر بحث را بفرمایید، هاء می‌خورد به خود ...

ج: نه نه نه

س: سبب که قبلی بود که بابا.

س: ... الان متن را مگر نمی‌گویی خود این چیزی که بسیط است بسیط چی هست؟

ج: همان بسیط، بسیط که این نماز نیست، این که مرکب است ...

س: بسیط نماز است، آقا بسیط که نماز بود ...

ج: نه نماز اسم ...

س: نماز یک‌وقت هست مرکب می‌بینی یک‌وقت هست بسیطی می‌بینی که ...

ج: نه نه

س: بحسب ...

ج: نماز اسم آن مسبب بسیطی است که از این‌ها يحصل.

س: مانند طهارتی که اثر وضو هست.

س: ایشان می‌گویند ذات بسائط ذات اثر، می‌گویند امر به بساطتی بوده که ذات اثر است. حرف ایشان مگر این نبود ...، اثر یعنی طهارت، سبب که بسائط باشد این توضیح است، بسائط توضیح ...

ج: نه آقای عزیز این‌ها که بسائط نیستند ...

س: ... مرکب است ...

س: ...

ج: نه نه نمی‌گویند ایشان.

خب حالا بعد ایشان می‌فرماید «فإنه و يمكن الاستصحاب في وجوبها إلا أنها لا يثبت اعتبار الفاقدة مصداقاً» ولی خب می‌گویند بله نماز الان بر من واجب، اما این نماز که الان بعضی اجزاء آن متعذر بر من شده این مصداق آن امر بسیط که آن را حاصل می‌کند هست؟ نمی‌دانیم. بلکه خب این‌جا البته ما یک، حالا بگوییم تا بعد. بعد ایشان می‌فرمایند بلکه استصحاب عدم کونه مصداقاً می‌کنیم «و لا اقل من كونه معارضاً في الاستصحاب في وجوبها»، از آن طرف می‌گوییم استصحاب وجوب می‌کنی از این طرف من می‌گویم که این مصداق نیست، این محض آن نیست، این نمی‌دانم سببش نیست.

س: یعنی این باقی‌مانده سبب نبود قبلاً الان هم نیست.

ج: نیست.

این فرمایش ایشان است که آن جوابی که آن روز عرض می‌کردیم ممکن است، این‌جا هم عرض می‌کنیم، آن‌جا در جواب مثبتیت بود این‌جا در جواب این است که اگر شما چنین حرفی را زدی و شارع من را متعبد کرد، این اثر استصحاب است نه اثر مستصحاب. نظیر حرفی که آقای عراقی می‌زدند؛ یعنی شارع برای چی آمده من را، یعنی درحقیقت اثر اصل عملی نیست، اثر تعبد به استصحاب است، برای چی دارد برای من هم می‌گوید بگو وجوب هست؟ خب من که نمی‌دانم به غیر این، معلوم است دیگر آن‌ها که متعذر است برای من، پس بنابراین لا محالاً به دلالت التزام می‌گوید همین اجرای این استصحاب به دلالت التزام خود دلیل استصحاب که دلیل اجتهادی است، آن به دلالت التزام به من می‌گوید آن را با همین باید به‌جا بیاوری و الا معنا نداشت من را متعبد کند به این.

س: لازمه استصحاب است نه مستصحاب. حاج آقا این غیر از آن بیانی است که سابق می‌فرمودید؟

ج: که چی؟

س: یعنی یک بیانی که الان فرمودید شبیه فرمایش محقق عراقی که چیزی که لازمه خود استصحاب باشد حجت است چون لازمه دلیل اجتهادی است و حال چون که اصل مثبت است لازمه مستصحاب است، این یک فرمایشی که الان فرمودید. سابقاً می‌فرمودید که ما نمی‌خواهیم این را بیاوریم بگوییم که روی دوش این سوار شده آن امر بسیطی که استصحاب می‌کنیم را بگوییم روی این باقی‌مانده سوار شده که بشود مثبت؛ بلکه می‌گوییم نه آن را شما استصحاب بکن وقتی استصحاب کردی روی این نمی‌خواهد

سوار بکنی

ج: یا یک بیانی هست که این جور می‌گفتیم ...

س: یعنی چاره‌ای جز این نداریم ...

ج: می‌گفتیم بله خب یقین دارم به غیر از که چیز نمی‌شود، حکم عقل من است. یک بیان این است که نه، بگویم که چی هست؟ بگویم خود آن دلیل صحیحی زراره که دارد استصحاب را جعل می‌کند و حجت می‌کند خود آن نه مفاد استصحاب، خود آن دلیل که می‌گوید من این‌جا استصحاب تشریع کردم برای این‌که این، خب برای چی تشریع کردی حکمی را که من نمی‌توانم انجامش بدهم؟ پس به دلالت التزام می‌گوید به همین است.

س: پس دوتا بیان شد در ...

ج: دوتا بیان می‌شود بله.

خب این به خدمت شما عرض شود که ولی ظاهراً این فرض فارض است این، مگر یک جاهایی بگویم نماز اسم آن نمی‌دانم فلان، اسم نماز هست اسم همین مرکب هست ...

س: اجزاء و شرائط ...

ج: همین اجزاء و شرائط.

فلذاست که و این‌که بیایید بگویند که این جوری توجیه بکنیم بگویم نه همین‌ها را بسیطاً دارد می‌بیند یعنی مثل وحدت وجودی‌ها یک ضمیمه به آن بکنیم بگویم آن عرفان و.... این کثرت هست ولی در عین کثرت وحدت دارد و واحد می‌بیند او را، فلذا نمی‌دانم یک چیز. این‌ها شعر است به خدمت شما این جوری می‌خواهند در فقه حرف زدن و این‌ها، حالا اگر در جای خودش شعر نبود این‌ها شعر است. این نیست، نماز اسم همین اولها التکبیر، اولها، آخرها، اگر بسیط است که اول و آخر دیگر ندارد که. بحسب روایات مفتاحها این نمی‌دانم.... این‌ها که در روایات آمده معلوم می‌شود مرکب است، در نماز، در حج، این‌ها افعال هستند، افعال مرکبه هستند این‌ها. یک چیزی از این نمی‌دانم....، این نیست. البته در باب وضو و غسل و این‌ها ممکن است بگویم، البته آقای خوئی آن‌جا هم می‌گویند نه «ان الله يحب المتطهرين» طهارت اسم همین‌ها هست، نه یک طهارت یک چیزی است که از این‌ها حاصل می‌شود، همین‌ها هست. طهارت یعنی هم غسلتان و مسحتان یا و امثال این‌ها.

خب این هم به خدمت شما عرض شود که، اما آن مطلبی که در صورت ترکب گفتند...

س: آن را قضاوت نفرمودید.

ج: آره، آن صحبت‌هایی که در ترکب گفتند، این هم شاید تفصیل در آن باشد. یک جاهایی عرف سازج می‌گوید این همان است. منتها این‌جا یک شبهه‌ای وجود دارد، علماء حالا بعداً هم می‌آید توی، از یک طرف می‌گویند استصحاب در شبهات حکمیه و کذا این مال مجتهدین است نه مال عرف. از یک طرف می‌گوید خب همین‌جا باید موضوع را از عرف بگیرید، چرا باید از عرف بگیرید؟ اگر آن مخاطب بود آن برهان می‌آمد که این مخاطب است این جوری هم دارد می‌فهمد، شما هم قرینه برخلاف اقامه نمی‌کنی یک چیز دیگر

اراده بکنی نمی‌شود ...

س: مجتهدین هم همان عرف دقّی هستند دیگر.

ج: اما مجتهدی که توجه دارد ولی شک نمی‌کند و می‌گوید این غیر از آن است. مجتهدی که اهل دقت است می‌گوید این غیر از آن است. بگوید ما این جاهای دیگر چی می‌گوییم؟ ما در جاهایی که یعنی فقهاء در جاهایی که خودشان به دقت می‌بینند این‌جوری نیست این‌جوری استدلال می‌کنند می‌گویند خطاب که به من نبوده، خطاب به آن‌ها بوده ...

س: آن‌ها هم غفلت عمومی دارند ...

ج: آن‌ها هم که این‌جوری هستند، پس نمی‌شود مولا اراده نکرده باشد این را. پس من علرغم این‌که به دقت می‌بینم این آن نیست اما می‌دانم مراد مولا هست. خب این در صورتی که مخاطب آن‌ها باشند درست است؛ اما اگر شما می‌آیید می‌گویید ادله‌ی استصحاب در شبهات حکمیه این مخاطبش فقط مجتهدین هست، فقهاء هستند نه عوام هستند، خب به چه دلیل باید بگوی این‌جا موضوع است؟ خب می‌گوید شارع می‌گوید تو که می‌فهمی این نیست، من به‌خاطر فهمت نیامدم پیش حرف به تو بزنم.

س: شارع حاج آقا احکام را برای مکلفین و خطابات را متوجه به عامه کرده، درست است؟

ج: کدام‌هایش؟

س: نه خطابات اصل احکام، استصحاب را عرض نمی‌کنم اصل احکام درست است؟ استصحاب می‌گوید لا تنقض الیقین ...

ج: به کی می‌گوید لا تنقض؟ این‌ها می‌گوید به مجتهد دارد می‌گوید ...

س: مجتهد هم که اهل دقت است ..

س: نه می‌خواهم همین را عرض کنم نه نه عرضم این است چون موضوعات احکام متوجه به عرف هستند و وحدت ... موضوع‌شناسی احکام اصلی است، شارع می‌گوید صلّوا، صوموا نسبت به عامه‌ی مکلفین است و من مجتهد باید پیام ببینم آن چیزی که ...

ج: درست است آن‌هایی که مشترک هستیم درست است، بین آن‌هایی که مشترک هستیم درست است ...

س: نه نه مشترک نیستیم، ما می‌گوییم فقهاء ...

ج: اما آن‌هایی که مختص به فقهاء هست می‌گوییم نه.

س: آقا فقهاء فقط شرط این اهلیت استصحاب در احکام را دارند درست است این حرف؛ اما موضوع مستصحب امری است که آن موضوع مثل عرف است ...

س: به چه دلیل آخر؟

س: به‌خاطر این‌که صلّوا، صوموا عمومی است نه به‌خاطر این‌که استصحاب دلیل لا تنقض

و فی الاحکام مخصوص زرارہ هست ...

ج: پس مجتہد باید ببیند نقض کرده یا نہ؟

س: چی را نقض کرده؟ چه چیزی را شک می‌کنیم؟ آن چیزی کہ من مجتہد بہ عنوان کسی کہ می‌خواہم الان عمل شخصی خودم را انجام بدهم می‌خواہم بینم صلّوای شارع روی چی رفتہ؟ موضوع صلّوا صلاة مخاطب الیہ ...

ج: درست است این کہ مشترک است ...

س: نہ خب پس این یک چیز است و این دلیل این است کہ استصحاب.... این ربطی بہ این ندارد کہ استصحاب می‌گوید لا تنقض مرادش زرارہ هست، لا تنقض مال زرارہ هست اما می‌گوید لا تنقض الیقین و شکّی در چی؟ یقین و شکّ در آن چیزی کہ من بہ خاطر عامہ وضعش کردم، نہ بہ خاطر تو ...

س: باشد نسبت مهم است توی ...

س: ... اگر شارع این‌طور می‌گفت، می‌گفت ... شارع برای عامہ یک حکمی داشت برای خاصہ زرارہ ہم یک حکمی داشت کہ خاص زرارہ یک چیزی می‌فہمید از صلّوا غیر از صلّوای عامہ، می‌گفتیم خیلی خب، موضوع یقین، قضیہ متیقن و مشکوک شما کہ مصب استصحاب هست...

ج: آقای عزیز شارع بہ من می‌گوید نماز بخوان بہ ہمہ گفته اما اگر گفت آن را نقض نکن باید این فرد همان فرد باشد ...

س: ...

ج: نقض نکن کہ بہ آن نگفتہ، بہ فقیہ گفته کہ فقیہ می‌داند این آن نیست ...

س: خود نسبت را بہ این القاء کند.

س: مگر چیزی غیر از این الان شما فقہاء باید بگویید؟ شما کہ الان بہ خاطر عرفیہ این قدر ہم محاسبہ می‌کنید ...

ج: می‌گویم این یک ...

س: این مشکله حلش فقط بہ این باید باشد، چیز دیگر ندارد، حل دیگر ... بہ خاطر ہمین می‌گویند صلّوا، صوموا مخاطبش عامہ بودہ من ہم باید خودم را احد از آن‌ها قرار بدهم، شک می‌کنم یا شک نکنم. بہ خاطر این است دیگر و الا جهت دیگر ندارد دیگر.

س: صلّ و صوم بلہ ولی

س: لا تنقضی کہ من می‌خواہم توی شبہی صلاة را ... انجام بدهم یا ...

ج: من نہ، من می‌بینم اگر بہ او نگویم کہ نقض نشدہ ...

س: ایشان طرفین نسبت را با خود نسبت ...

ج: من می‌بینم واقعاً نقض نشده، آن‌که مخاطب به نقض نیست، من هم می‌بینم که او نقض نکرده که، این فرد آخری است ...

س: حالا طرفین نسبتش صلاة است، عرفی هست هرچی هست این مهم نیست.

ج: حالا این تتمه را هم بگوییم که این تمام بشود حالا اگر این استصحاب دیگر حرفش تمام بشود ولو این‌که ابطال السيد الخوئی ولی این قدر طولانی لازم نیست. این‌جا بعد ایشان می‌فرمایند که «ثم إنَّ جریان الاستصحاب فی المقام يختص بما إذا كان التعذر حادثاً بعد دخول الوقت. و أما إذا كان حادثاً قبل دخول الوقت أو مقارناً لأول الوقت» که البته یک دقتی باید حادثاً بعد دخول الوقت و مضی است این احتیاج دارد که به اندازه‌ی آن بگذرد. خب اما اگر قبل از دخول الوقت اصلاً متعذر بوده و همین‌طور ادامه دارد ...

س: یا زمان کافی نبوده.

ج: یا زمان کافی نبوده یا مقارن با دخول وقت تعذر حادث شد و این، این‌جا دیگر ما نمی‌گوییم «فلا مجال لجریان الاستصحاب لعدم كون الوجود متيقناً فی زمانٍ لیجری فیها الاستصحاب» این‌جا بله، کی بگوییم واجب بوده؟ واجب نبوده. ولی آقای نائینی قدس سره ایشان فرموده که نه، در این موارد هم استصحاب جاری است، چرا؟ چون فرموده استصحاب در احکام کلیه لا يتوقف على فعلية الموضوع خارجاً. احکام کلیه را شارع جعل کرده روی موضوعات مفروضة. خب این‌جا آن وقت ایشان فرموده «فإن إجرائه وظيفة المجتهد لا المقلد» و مجتهد هم که می‌خواهد استصحاب جاری کند لازم نیست در خارج محقق شده باشد. الان مجتهد مثلاً چی هست؟ مثلاً در این موضوع که آیا حائض بعد از این‌که از حیض بیرون آمد و هنوز غسل نکرده آیا آمیزش با او چطور است؟ خب استصحاب بقاء حرمت می‌کنیم، و حال این‌که چه می‌داند الان در خارج موضوعی هست نیست، اصلاً نیست. ولی این را فرض، این را چکار می‌کند استصحاب بقاء حرمت می‌کند. برای این‌که یک قانون کلی این جوری وجود دارد، لازم نیست این الان در خارج محقق شده باشد. می‌گوید شارع هم فرموده چی؟ صلّ، صلات را هم وقتی که شما بازش می‌کنی یعنی چی؟ یعنی التکبیر و القراءة و السورة و الركوع و نمی‌دانم و الذکر و.... این را کلی گفته. حالا بعضی‌اش متعذر شده، آیا همان جور که آن وقت بود يجب الصلاة که همه‌ی این اجزاء را داشت الان که بعضی‌اش متعذر هست یا نه، دارد یا نه؟ خب استصحاب می‌کنیم استصحاب جاری می‌کنیم. این حرف آقای نائینی قدس سره هست، این حرف معمولاً بعدی‌ها نپذیرفتند از محقق نائینی به این‌که همان‌جا هم مجتهد باید فرض کند ...

س: این‌جا فرضش هم مهم نیست ...

ج: فرض کند که اگر فرض می‌کنم مرأه‌ای در خارج الان خرجت از حیض و لم تغتسل، آن وقت می‌گوید این استصحاب می‌کند بعد توی رساله می‌نویسد که این جوری است یا به او می‌گوید این جوری. این‌جا هم باید فرض پس بکند و حال این‌که ... فرض نمی‌شود کرد ...

س: فرض هم وجوبی ...

ج: فرض نمی‌شود کرد خب نیست، شارع گفته اذا زالت الشمس فصلّ، قبلش که نیست. یا اگر وقت داخل شد قدرت ندارد خب نمی‌شود تکلیف غیر قادر ...

س: یعنی اصلاً قیاس آقای نائینی به حرمت وطی اصلاً قیاس مع الفارق است ...

ج: نه قیاس هم درست اما آنجا را بد تحلیل می‌کند ایشان. هم آنجا هم فرض باید بکند
..

س: بله دیگر، یعنی اشتباه قیاس کرده، آنجا حرمت ...

ج: نه قیاس درست است نتیجه نادرست است. اینجا هم مثل آنجا هست، آنجا باید فرض کند اینجا هم باید فرض کند.

س: ... ببینید این که فرضی هست این که مسلم است هر دو فرضی هست، صحبت سر این است که این فرض باید در یک زمانی تحقق پیدا بکند یا نه؟ در مورد ما نحن فیه می‌گوید آقا هنوز وجوب صلاة مفروضی حتی وجود ندارد چون از اول وقت معذور است. اما در حرمت وطی قبل از این که حیض او منقطع بشود ...

ج: نه آن هم فرض کنید زنی نیست الان..

س: حرمت وطی داشته قبل از انقطاع حیض، بعد الانقطاع الحیض، قبل از اغتسال هنوز نمی‌دانیم باقی است یا باقی نیست ...

ج: نه شما فرض کنید وقتی که مجتهد دارد استفتاء می‌کند اصلاً زنی که حائض باشد وجود ندارد ...

س: چکار به وجودش دارم ...

ج: همین دیگر پس فعلی نیست دیگر ...

س: درست است قیاسش درست است تقریرش ...

س: قیاسش درست نیست اصلاً. آقای خوئی می‌گوید چی؟ آقای خوئی ... این است می‌گوید ما وقتی می‌خواهیم از جهت فرضی حکم مسئله را بگویم برای قضیه‌ی حقیقه چی می‌گوییم؟ می‌گوییم استصحاب جار درجایی که یک زمانی برای امتثال وجود داشته، آن تکلیف فعلی شده در کجا؟ در فرض، و غیر از این را استصحاب جاری نمی‌کنیم. آقای نائینی می‌گوید غیر از این جایی که در حالت هم فرض استقرار پیدا نکرده وجوب ولو فرضاً، این را در جایی که استقرار پیدا نکرده قیاس می‌کند به جایی که در فرض استقرار پیدا می‌کند که کجاست؟ حرمت وطی قبل الحیض است. حرمت قبل الحیض مستقر هست، من می‌آیم حرمت را بعد الانقطاع قبل الاغتسال استصحاب می‌کنم. اینجا اصلاً مخالفت غلط است آقای نائینی. اینجا اتفاقاً عکس ما هست، دارید در جایی شما تصویر می‌کنی که در فرض ...

ج: نه در این نه ...

س: ... استقرار ثم ...

ج: نه آقای نائینی می‌گویند که آنجا مگر نداریم که یا ایها الناس صلّوا به این اجزاء و این شرایط، این کلی است خب شارع جعل کرده دیگر، در خارج که لازم نیست فعلیت پیدا

کرده باشد، قانون را داریم یا نداریم؟ قانون را داریم، ما الان نمی‌دانیم این قانون اگر بعضی اجزاء و شرایط متعذر باشد این قانون هم باقی است یا نه؟

س: درست است این مدعی درست است مثال غلط است....

ج: حالا می‌گوییم ما نحن فیه هم همین‌جور است، آن مثال هم همین‌جور است قانون داریم درست؟ قانون داریم که اصابه‌ی مرأه‌ی حائضی که خرجت من الحيض و لم تغتسل حرام، این را داریم. الان ...

س: نه قانون داریم که قبل الانقطاع حرام، بعد از این‌که انقطاع پیدا می‌کند قبل از اغتسال ...

ج: نه ببخشید من بدجور گفتم، مرأه‌ی حائض در حین حیض حرام، حالا خرجت و لم تغتسل باز هم حرمت هست یا نیست؟

س: این‌جا می‌گویم مثالش اصلاً ...

ج: این را استصحاب می‌کنند، فقهاء استصحاب می‌کنند یا نمی‌کنند؟

س: می‌دانم حاج آقا ...

س: حاج آقا ایشان همان حرف شما را دارد می‌زند حرف درستی دارد می‌زند ...

س: ما می‌گوییم اصلاً مثال آقای نائینی هم غلط است.

ج: خب بعد آقای خوئی قدس‌سره دیگر حالا طولانی کردند مطلب را که مواردی که وجوب استصحاب می‌کنی گاهی در موارد نسخ است که این‌جا معلوم است فعلیت نمی‌خواهد در خارج، این‌جا که روشن است فعلیت نمی‌خواهد، یک حکمی هست اصلاً چیز عمل هم پیدا نکرده پس، حالا بعداً شارع نص می‌کند، خب این‌جا که یک‌جا هست که در حدود و ثغور موضوع شک می‌کنیم، حالات و توارى شک می‌کنیم به نفع شبهه‌ی حکمیه‌ی کلیه. این‌جا باید فرض کنیم ...

س: پس فعلیت نمی‌خواهد ...

ج: ثالثاً نه نسخ است نه در حدود و ثغور شک می‌کنیم یعنی حدود و ثغور حکم هم برای‌مان روشن است، مثلاً می‌دانیم اگر چیزی ملاقات کند با نجس، یک چیز طاهر ملاقات کند با نجس و شرایط کذا موجود باشد یتنجس، رطوبت مسریه یا ساریه به قول امام باشد یتنجس. الان خارجاً نمی‌دانیم این ملاقات کرده یا نکرده که این دیگر به دایره‌ی حکم و موضوع حکم هم ربطی ندارد، موضوع حکم روشن است چی هست؟ ملاقات با این به رطوبت مسریه. این‌جا هم دیگر این هم اختصاصی به مجتهد ندارد آن دوتا قبلی اختصاص به مجتهد دارد این سومی نه، هم مجتهد هم مقلد می‌تواند استصحاب بکند و ...

س: حالا این تفاسیر را ما دیگر این‌جا احتیاج نداریم ...

ج: این‌جا احتیاج نداریم حالا ایشان خواستن این‌جا. اصل مطلب همان است که اصل آن مطلب جواب داده شد فتحصل بما ذکرنا. خب آقایان هم که نیامدند ...

س: این جا هستند.

ج: اِآن جا هستند پس ما خیال کردیم نیامدند.

تا حالا چندتا تقریب ذکر کردیم برای استصحاب؟ چهارتا تقریب، یعنی سه تا که آقای خوئی ذکر کردند یک تقریب هم اضافه کردیم، یک تقریبی هم خلجان به ذهن می کرد دیدم منتقی از آقای محقق اصفهانی در نهایة الدرایه نقل می کنند. البته می گویند با یک مثلاً ولی خودم به نهایة الدرایه نگاه نکردم و آن این است که اگر یادتان باشد ما در استصحاب در دوران امر بین اقل و اکثر چه جوری می گفتیم؟ می گفتیم این وجوب منبسط می شود روی اجزاء، می دانیم تا این جا آمده، آیا پَرش این را هم گرفته یا نه؟ برائت جاری می کردیم. در این جا هم شبیه آن گفته بشود، بگویم ما این وجوب می دانیم روی این اجزاء غیر متعذر که آمده بود، پس این خوابیده بود روی این ها دیگر، از این غیر متعذر، این متعذر می دانیم دیگر منبسط نیست روی آن. آیا از آن ها هم برخاسته شد در اثر ارتباطی که حتی در این حال هم محفوظ باشد که اگر ارتباطیاً حتی در این حال هم محفوظ باشد خب باید از آن ها برداشته بشود. اما اگر ارتباطیت دیگر مال حال تعدّر نباشد پس همانی که منبسط شده باقی است ...

س: همان جا که یک شبهه ای قویه ای داشت دیگر ...

ج: یعنی شبیه همان برائت را شما چه جور تصویر می کردید؟ خب حالا همین جور تصویر کنید دیگر بگویند استصحاب می کنیم؛ این خود این اجزاء. خب اگر شما گفتید در شبهات حکمیه جاری نیست خب آن جواب عام است دیگر، خب همه ی استصحاب ها به هر جوری جوابش آن است که ما قبول نداریم استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی شود. ولی اگر این را نگفتیم این شاید بهترین تقریب باشد ...

س: وحدتش را هم خیال آقایان را راحت است ..

ج: آره، حالا چی جواب باید از این داد؟ جواب دارد یا ندارد؟ این یک تأملی می خواهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

پایان